

اسارت شعر (

ز شهر ما که صدای به آسمان نرسید !
مگر به پیکر خونین کس زیان نرسید ؟
صدای شیون زنجیر برده گان ستم
ز تنگنای حوادث به پاسبان نرسید
وطن جزیره متروک بی صدا گشته
تو گوهی کارد به حلقوم زنده جان نرسید
حکایتیست ز بیداد شبروان طریق
کسی ز ترس به معبود آنچنان نرسید
تنور گرم تباهی شرر زند هستی
در حیرتم که چرا جرقه بر جهان نرسید
بین اسارت شعر را عزیز بزم سخن
ز پشت میله به پایبوس رهروان نرسید
کجاست (کاوه) و (آرش) بمن بگو (ناتور)
چرا صدای ستوران آنکسان نرسید ؟

زندان پلچرخی

(روز اعدام)

هوای مه گرفته ای مسموم میرسد
بوی تبر به جنگل معلوم میرسد
هجوم ساج مرگ علف و جوانه ها
روز اعدام جلوه ای معصوم میرسد
پنجره ها بسته و شیون مرغان

از انکسار ناله ای مظلوم میرسد
قناری ها بجرم صدا در قفس شدند
آتش به برگ و بار ز در شوم میرسد
کاخ ستم ز توته ای صد آینه بلند
از شیشه گر نالیدن مغموم میرسد
از ژرفنای قصه ای بربادی تمام
(ناتور) به فصل تازه ای مکتوم میرسد .